

بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

علی اکبر جعفری

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای علی اکبر جعفری

مصاحبه کننده : خانم مهناز افخمی

کالیفرنیا: مرکز زرتشتیان

۲۴ ژوئن ۱۹۸۶

و

۳ فوریه ۱۹۸۷

خلاصه پرونده آقای علی اکبر جعفری

صفحه

- ۱ سوابق خانوادگی و تحصیلات ، دلائل مهاجرت خانواده به هندوستان .
- ۱ - ۲ گرایش به مذهب زرتشتی ، آموختن زبان پهلوی و اوستا .
- واکنش خانواده به تغییر مذهب مصاحبه کننده ، مراجعت
۳ - ۴ به ایران .
- فعالیت های مصاحبه شونده در جوامع زرتشتی ایران و آمریکا ،
۴ - ۵ درباره عقاید زرتشتیان و تغییرات و تحولات در آن .
- فعالیت های مصاحبه شونده در پاکستان ، موقعیت زرتشتیان ایران
۶ - ۱۶ پس از انقلاب ، آینده زرتشتیان در آمریکا و ایران .

سؤال : آقای جعفری می خواستم خواهش کنم مصاحبه را با يك خلاصه از زندگی خودتان و جایی که بدنیا آمده‌اید و وضع خانوادگی شروع کنید.

آقای دکتر جعفری : من ۶۵ سال پیش در شهر کرمان در ایران بدنیا آمدم. نیای من که در جنوب کرمان بودند، پدر بزرگ، از کشاورزان و گله داران اطراف کهنوج و سبزوار بودند. اما پدرم در همان ایام کودکی به شهر کرمان آمد. مادرم از خود شهر کرمان بود، پدرم رمضان، مادرم سکینه بود. بهرحال با پدرم و مادرم ما، وقتیکه من پنجساله بودم، رفتیم بهطرف هند که بعداً "مقیم کراچی شدیم. من تمام آموزش را از آغاز تا انجام در کراچی فرا گرفتیم و در سن ۱۵ سالگی بود که پیشاهنگ دریائی شدم، یعنی نخستین جوخه پیشاهنگی دریائی در هند با ۱۲ پیشاهنگ تاسیس شد که یکی از آنها من بودم.

سؤال : میشود سوال کنم چرا پدر و مادران تصمیم گرفتند بههندوستان بروند.

آقای دکتر جعفری : پدرم در کرمان که بود شوق مکانیکی داشت و دست از کار پدر خودش کشید یعنی هرچه زمین و این چیزها که داشتیم، که بعداً "شنیدم نذر وافورش شد، داد به برادر بزرگش که آمده بود برای ملاقات برادر کوچکش به کراچی و علی نام داشت، اسم من هم از او گرفته شده ولی چون زنده بود اکبر را به آن اضافه کردند. شوق مکانیکی که داشت، رفت مکانیک کشتی شد و بعد از کشتی مکانیک لوکوموتیو شد، و تا آخرش در راه آهن کار میکرد که رئیس یکی از ایستگاهها در آن زمان شد. در محلی که در ۱۸ میلی کراچی بود و با همین شوق هم انگلیسی یاد گرفت و هم سر و کارش با لکوموتیو و موتور کشتی بود. این بود که ما را بُرد آنجا و هم آنجا هم درگذشت و مادرم هم آنجا درگذشت.

سؤال : اینکه رفتید به پیشاهنگی ؟

آقای دکتر جعفری : این پیشاهنگی چون مربوط بهدرسه نبود و بنیانگذارش هم يك مرد انگلیسی بود، از چندین مدرسه خواست که کسانی از هر مدرسه از لحاظ مذهبی باشند آنجا بروند و دو نفر از مدرسه اسلامی رفتند که یکی از آنها من بودم. سه نفر از مدرسه زردشتی، منظورم از مدرسه دبیرستان است و بقیه از دبیرستانهای هندو بودند که آنها هم از فرقه‌های مختلف بودند. این ۱۲ نفر به اینطریق تقسیم شدند. در میان همه ما، من چون ایرانی بودم و این سه نفر زردشتی هرچه باشد متعلق به ایران بودند که زردشتی هندی یعنی پارسی بودند، خواه ناخواه با اینها دوست شدیم. در این میان يك پیشاهنگ دیگر، يك مبلغ هندو داشتیم و کاراین فرقه هندو عیب و نقص مذاهب دیگر را برخ طرف میکشیدند و خوبیهای دین خودشان را نشان میدادند و این اولین هدف خودش را این سه نفر زردشتی را قرار داد وقتیکه ما پیشاهنگی نداشتیم و نشسته بودیم و صحبت میکردیم يك هندو جمله سخت به آنها کرد، قبلاً "هم گفته بود که شما آتش پرست هستید شما مردگان خودتانرا اینطور در دخمه میگذارید و متأسفانه من متوجه شدم که این سه جوان نتوانستند از دین خودشان دفاع کنند. هرچه بود من تعصب ایرانی بودن را داشتیم من رفتم منزل و درباره این چیزها فکرکردم که آیا واقعا" زردشتیها آتش پرستانند یا خیر یا این جمله‌هایی که به آنها شد روا بود یا نه و برای خودم يك دفاعی درست کردم در آن سن ۱۶ سالگی و وقتی ما باز، روز یکشنبه پیشاهنگی داشتیم با آن جوان هندو به بحث پرداختیم و بهنکر خودم دفاع خیلی خوبی کردم چون تقریباً او

مجاب شد. این موجب شد که یکی از این سه نفر زردشتی بار دیگر سروده‌های زردشتی یا گاتها را با ترجمه آن بعنوان ارمغان برای من آورد. اما این اولین بار بود که من آشنا شدم با سروده‌های زردشت و اینها را خواندم و آن مرا تکان داد و قتیکه از این جوان پرسیدم که تو آن زبانی را که سرودها بآن نوشته شده میدانی؟ گفت هیچکس اینچنان نمیداند جز رئیس دبیرستان ما و دستوران دستور ما، گفتیم آیا میشود که من با رئیس دبیرستان ملاقات بکنم که نامش دکتر مانگ پیتاوالا بود، او گفت من در میان میگذارم. در نتیجه بعد از يك ماهی من پذیرفته شدم در دبیرستان زردشتیان و وقتی او فهمید که يك جوان ایرانی حاضر شده برای یاد گرفتن زبان اوستا هم خوشحال شد و هم مرا پذیرفت و سه سالی من نزدش مرتب میرفتم خارج از وقت مدرسه، چه در منزلش و چه در دبیرستان. پس از آن مرا به دستوران دستور دکتر مانگ انوشیروان دالا معرفی کرد. چند سالی هم خدمت شادروان دالا بودم. در این ایام نه تنها زبان پهلوی و اوستا را فرا گرفتیم بلکه پیام زردشت را هم خوب دریافتم و باید گفت عاشق زردشت شدم و از آن زمان تا امروز که بیش از ۴۹ سال میگذرد و بزودی در این کار پنجاه سالم میشود، خدمتی که کردم به آشنا ساختن هم میهنان ایرانی خودم یا هرکس که باشد بوده است. چون پیام زردشت پیام جهانی است و هنوز هم خدمت میکنم.

سؤال : اولی که شما علاقمند شدید به مطالعه درباره پیام زردشت، در محیط خانواده شما اصطکاکی پیش نمیآمد، با پدر یا مادرتان.

آقای دکتر جعفری : پدرم در موقعی که ما در کرمان بودیم که هنوز من بدنیا نیامده بودم، دوست بسیار نزدیکش بازرگان زردشتی هندی بنام داراچی بود که در خود بازار وکیل يك حجره داشت. بنابراین دوستان زردشتی داشت و مادرم هم با اینکه باید بگویم سوادى نداشت بیش از هزار بیت از شاهنامه را از بر داشت و شبها هم ابیاتی که از بر داشت برایم میخواند، یا داستانهائی میگفت. يك چیزى هم که مادر بمن گفت این بود که : ما همه پیشترها گیر بودیم، این چیزها در گوش من بود یعنی زمینه اما اصطکاکی پیش نیامد. چون مادرم زود درگذشت و من در آن موقع ۸ ساله بودم و کاری نکردم که پدرم از آن ناراحت بشود و تنها کاری که کردم آشنا شدن و آشنا ساختن مردم به پیام زردشت، بی آنکه تعصبی بکسی نشان بدهم یا تعصبی در این راه داشته باشم، به اینطریق بود، بنابراین پدرم میدانست که من چکارها میکنم ولی حتی بعد از اینکه من همسری هم گرفتم از خانواده نادرپهای شیراز بود و هر دو مرتب میرفتیم. چون بعد از آنکه من از دستور دالا و آقای دکتر پیتاوالا اوستا آموختم، خودم در دبیرستان زردشتیها کلاس اوستا و زبان پهلوی باز کردم و پیام زردشت را به عهده گرفتم. یعنی همان زمانی که خودم هنوز شاید ۲۴ ساله بودم آموزگار زبان و ادبیات اوستا شدم در کراچی.

سؤال : با خانمتان هم در کراچی آشنا شدید؟

آقای دکتر جعفری : بله دختری بود که از ایران آمده بود و دخترخاله همکلاسی من بود. من منزلشان میآمدم و میرفتم و باید اذعان کنم که عاشق او شدم و حالا ۴۲ سالست که ما همسر یکدیگریم.

سؤال : خانم شما زردشتی است.

آقای دکتر جعفری : نه خیر.

سؤال: از طریق شما آشنا شدند.

آقای دکتر جعفری : بله و از همان روز اول با من در همه کارها ممدل و همنوا با من بوده.

سؤال : پس رسماً شما در چه سن زردشتی شدید؟

آقای دکتر جعفری : من همان موقع که آشنا شدم با پیام زردشت و دیدم برای من بهترین پیام است خودم برای خودم این دین را برگزیدم و همچنان همسرم. متأسفانه باید گفت که زردشتیان هند تا حال همه مخالف بودند که کسی بباید و زردشتی بشود، کم‌کم در میانشان کسانی پیدا شدند که گفتند اگر کسی يك همسر زردشتی داشته باشد میشود، اول فرزندانش و کم‌کم کسانی که از موبدان برجسته زردشتی بودند گفتند که ایرانی هر موقع که بخواهد زردشتی بشود چون دین نیاکان اوست و يك بازگشت بدین خودش هست، از اینرو امکان پذیراست. اما وقتی ما ایران آمدیم و در حضور بعضی از دوستان که یکی خانم شاهرخ بود و من مراسم سدره پوشی را انجام دادم.

سؤال : چه شد که برگشتید به ایران؟

آقای دکتر جعفری : البته دانشگاه را تمام کرده بودم و وضع ایران هم از نظر آبادانی خیلی بهتر شده بود و مأموران ایرانی هم که در کراچی بودند مرا تشویق میکردند که برگردم. بنابراین در سال ۱۳۳۵ من اول رفتم کرمان که اول برای ملاقات با خویشاوندانم بود و بعد آمدم تهران و در تهران پیمانکار شرکت نفت شدم. از لحاظ کارهای ترجمه و آنجا هم باز یکی از کارهایی که کردم این بود که با زردشتیان آنجا آشنا شدم و بعد وقتی فرهنگی ایران باستان تأسیس شد و آشنائی با خانم فرنگیس شاهرخ پیدا کردم و آنجا جایی بود که باز برای زبان اوستائی و پیام زردشت کلاسی بگذاریم و تأسیس بکنیم و از آنجا با جماعت زردشتی همکاری من آغاز شد.

سؤال : آنوقت که بعد از این سالها به ایران برگشتید تغییر محیط برای شما آسان بود یا مشکلاتی داشت ؟

آقای دکتر جعفری : نه خیر هیچ مشکلی نداشت چون در هند و پاکستان با کسانی که ما بودیم باید گفت که فرهنگ آنها تا اندازه زیادی فرهنگ ایرانی است و ما آنجا هم با خود ایرانیها زندگی میکردیم. در ایران البته وقتی ما آمدیم يك کمی محیط مختلف بود، ولی شهرهای بزرگ برای خودشان يك فرهنگ ویژه یا شکل گرفته ندارند.

سؤال : وقتی رفتید شرکت نفت برای کار از نظر اینکه زردشتی بودید مسئله‌ای نبود؟

آقای دکتر جعفری : نه خیر کسی صحبت مذهب در آن زمان نمی‌کرد، یعنی با اینهمه که اسم علی اکبر است از من هرگز کسی پرسشی نکرد. مقالات و کتابهایی که من آنجا نوشته‌ام، آنها را کسانی خواندند و چنین پرسشی نیامد که یک تبعیضی برایش قائل بشوند.

سؤال : آنوقت در قسمت تشکیلاتی که گروه زردشتیان خودشان برای کارهای فرهنگی داشتند یا برای آموزشی و غیره، آنجا به چه طریقی بود؟

آقای دکتر جعفری : من تنها بعنوان یک آموزگار و یک پیام رسانی با آنها همکاری کردم، یعنی هرگز در جماعت زردشتی، چه در انتخاباتشان و یا سازمان اجتماعی آنها سهمی نداشتم.

سؤال : چرا؟

آقای دکتر جعفری : برای اینکه کارهای اجتماعی یک شکل سیاسی - اجتماعی میگیرد، نه سیاست مملکت را بلکه سیاست جماعت را. آنجا همیشه می شنیدم که برخورد هائی دارند و من فکر کردم کار من این نیست و کمان دیگر هستند که میتوانند این کارها را انجام بدهند و من بهمان کار فرهنگی خود ادامه بدهم که هنوز هم ادامه میدهم. اینجا با آنهمه که عضو دایم این مرکز هستیم باز هم در کارهای هیئت مدیره یا هیئت امنا بآن معنی، از لحاظ خدمت مهیم هستیم، ولی از لحاظ مقام خیر.

سؤال : فکر می کنید که اگر شرکت می کردید مسئله اسم شما یا سابقه مسلمان بودن شما اثر می گذاشت ؟

آقای دکتر جعفری : شاید، کسانی که تعصب دارند و هنوز فکر میکنند که زردشتی باید زردتشی زاده باشد، مخالفت‌هایی میکردند. ولی خودم عقیده دارم که اگر چنین برخوردهائی پیدا بشود و شکستن سد ها هم بشود، که البته من مرد شکستن این سد نبودم، چون سدهای دیگر را شکستم از لحاظ خرافات و سدهای دیگری بین خود زردشتیان وجود دارد که اگر پیام زردشت را بآن روشنی و ویژگی آن و پاکیش دید بسیاری از چیزهائی که زردشتیان دارند مثل همه ادیان دیگر خرافات است. من سدی که می شکندم خرافات است.

سؤال : مثلاً شما برای چه ایده‌ها و یا برداشتهائی جنگیده‌اید در این مدت.

آقای دکتر جعفری : جنگیدن ندارد فقط مسئله آشنا ساختن است. تعصباتی داریم. اینجا یک کمی حاشیه میروم، مثلاً در نظر من واژه یا اصطلاح دین آن راه زندگی است که برای هر زمان و هر مکان یکمان است. یعنی پیام زردشت پیام جهانی است که چهار هزار سال شده، چون اصولش اصول جهانی است و دین جهانی است، لذا اصولش پایدار است. مثلاً اصلی دارد که خدا را ما یگانه بدانیم. این ۴ هزار سال پیش درست بود، حالا هم درست است، مثلاً دارد که دنیا روی یک قانون ازلی خدائی میچرخد و آن قانون درستی و راستی است. قانونی است که هر کاری را ما اگر در زمان درست و در مکان درست و با ابزار

درست انجام بدهیم نتیجه همیشه درست میشود. این زمان و مکان ندارد. درباره اینکه ما باید یک دولت جهانی داشته باشیم که مردم آنرا برگزینند و آنرا بچود بیاورند که روی راستی و درستی باشد و یکی از اصل های طراز اول اینست که همیشه باید اندیشه ما نیک باشد و نیکی و بدی آنست که هرچه بزبان اجتماع تمام میشود بد است و هرچه بسود اجتماع و مردم جهان و هرچه که زنده است در جهان یعنی از انسان گرفته تا مورچه هرچه بفتح اینها تمام بشود آن خوبست، که یک محکی هم برای ما گذاشته است. یا آرامشی داشته باشیم که جنگ و جدل نباشد و پیش از آن، یعنی همیشه جهان را تازه نگهداریم نه که ما با زمان پیش برویم بلکه باعث پیشرفت جهان باشیم. یک چیزهایی هست که زمان و مکان ندارد. اما اگر تعصبی در این باره داشته باشیم مثلاً "اینکه ما باید کارها را چنان انجام بدهیم که ابا و اجداد ما هم انجام داده اند یا در فلان تاریخ آنها فلان مراسم را انجام میدادند و ما هم انجام بدهیم، در حالی که آنها کشاورز بودند و در آن محیط کشاورزی ایران جور در میآید، اما اگر همان عید را همانروز در استرالیا که در منطقه استوا هست انجام بدهیم کار برعکس میشود. اینها و بسیاری چیزهای دیگر هست. مثلاً" بسیاری از زردشتیهای هند هستند که فکر میکنند که مرده را چنان باید از میان برد، ما میگوئیم که شاید اینها لازم نیست، چون زردشت هرگز درباره اینکه ما چه بخوریم و چه نخوریم و چه بپوشیم صحبتی نکرده و برعکس گفته که کسانی که بخرد هستند و کسانی که صاحب علم هستند و کسانی که صاحب نظر هستند آنها می توانند در این باره راهنمای ما باشند. پس کسانی که این کار را نمی کنند و مرتب میگویند که این کار را پدر و مادرهای ما نمی کردند و شما چرا نمی کنید: مثلاً نماز را باید اینطور خواند و یا اوستائی که بزبان اوستائی خوانده میشود نباید ترجمه بشود، اینها کم کم فرق کرده. مثلاً رفتن بزیارت جاهائی که آدم تاریخش را هم نمیداند که او کی بوده، آیا شاهزاده زردشتی زمان ساسانیان کاری با ما دارد که ما برویم به زیارت او. خرافات دیگری هم داریم. خرافاتی که هر دین دیگر هم دارد. با اینها من خودم مخالفم، چون در پیام زردشت هیچ جایی برای آنها نداریم. زردشت هرگز افسانه و یا داستانهای دروغی یا چیزهایی که غیر منطقی باشد یاد نکرده هرچه که گفته اصولی بوده.

سؤال : این برداشتی که شما از دین زردشت دارید ، الان در این جامعه زردشتی گروهی پایین گرایش دارند؟

آقای دکتر جعفری : گروهی البته. البته من بنیانگذارش نیستم. خود دستور دالا یکی از روشنفکران زمان خودش بود که در آن زمان در هند در میان زردشتیان هندی یک روشنفکری تازه با ترجمه های تازه از سرودهای زردشت داشتید پدید آمده بود. همان راه را داریم دنبال میکنیم ولی برخوردی داریم، اما نه با ایرانیها بیشتر، چون ایرانیها آزاده تر هستند و در مارز تفکرشان، ولی هندیها هنوز تعصبی نشان میدهند ولی بسیاری از هندی ها هستند که پیش از بعضی ایرانی ها با ما همکاری میکنند. این امر گسترش پیدا کرده چون من تنها اینجا نیستم کسانی هستند که در جای خود و برای خود همان کار را میکنند که ما اینجا داریم میکنیم و روز بروز همکاری ما در حال گسترش است، روابط ما در حال بسط است.

قسمت دوم مصاحبه

سؤال : آقای جعفری در دنبال صحبت‌هاییکه چند ماه پیش کردیم در مصاحبه اولتان رسیده بودیم به آن

قسمت از زندگی‌تان با بازگشتتان به ایران شروع میشد و فعالیت‌هایی که در ایران داشتید. لطف کنید ادامه بدهید که بعد که آمدید به ایران و در شرکت نفت شروع بکار کردید از نظر فعالیت‌های مربوط به مسائل فرهنگی و غیره چه برنامه‌هایی دنبال کردید.

آقای دکتر جعفری: تا شش سال هیچ فعالیت فرهنگی چشمگیری نداشتیم. بعد از آن وقتیکه انجمن فرهنگ ایران باستان را بنیاد گذاشتند و خانم فرنگیس شاهرخ یگانگی دبیر افتخاریشان بودند با آنها کار شروع شد و نخستین کاری که کردیم کلاس اوستا را من در آنجا گرفتم که این کلاس اوستا تا سالها ادامه داشت کلاس اوستا بود. ماهنامه‌ای چاپ میکردیم که من کارهای سردبیری را میکردم ولی امتیاز بنام آقای دکتر فرهنگ مهر بود. سخنرانی بود، کم کم در انجمن‌های زرتشتی رفتم آنجا سخنرانی‌هایی کردم کلاس‌هایی در انجمن جوانان زرتشتی بنام سازمان فروهر آغاز شد. کتاب‌هایی در این میان چاپ شد. پیام زرتشت هفت گات دین بهی و زرتشت و یک چند کتاب دیگر در این میان یکی از کارمندان وزارت فرهنگ و هنر شدم در آنجا رئیس روابط فرهنگی بین‌المللی برای کشورهای آسیایی و افریقا شدم. کارهای فرهنگی بود که در سنتو داشتیم در آر. سی. دی. داشتیم آمد و شدی با کشورهای همجوار که با ما هم فرهنگ هستند افغانستان، پاکستان، هند و حتی کشورهای عربی، سپس از طرف وزارت فرهنگ و هنر بنام مأموریتی دادند که من بروم به پاکستان برای زنده کردن فرهنگ فارسی. که حقیقتاً هزار سال سابقه دارد در هند و پاکستان بعنوان هم زبان فرهنگی و هم زبان رسمی آنجا تا زمانیکه انگلیسیها آمدند زبان فارسی را برانداختند. آنجا مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بنیاد گذاشتیم. این مرکز زیر نظر دو وزارت فرهنگ ایران و پاکستان بود. بودجه‌اش را دولت شاهنشاهی ایران میداد. پاکستان زمین داده بود. کمک‌های دیگر معنوی میکرد، هفت سال که آنجا بودم تقریباً ۲۶ کتاب چاپ کردیم. هشت هزار نسخه خطی فارسی جمع کردیم که برخی از این نسخه‌های خطی از آن نوادری هست که یکی دو تایش مردم فکر میکردند که دیگر وجود ندارد گم شده ما پیدا کردیم و اینها را از دهات و از پاکستانی‌هایی که ابا و اجدادشان کتاب‌هایی گذاشته بودند اینها در بقچه‌ای پیچیده بودند گذاشته بودند نگهداشته بودند بعنوان امانت ابا و اجداد. ما از اینها خریدیم و اینها را ضد عفونی کردیم و یک کار بزرگی شده که هنوز هم ادامه دارد، یعنی دولت جدید ایران هم با دولت پاکستان همکاری میکند تا آنجائیکه من اطلاع دارم تا حالا شماره کتاب‌هایی که چاپ شده به ۱۰۰ رسیده. کتابخانه‌اش کتاب‌های چاپی فکر میکنم شاید ۲۵۰۰۰ کتاب چاپی فارسی بود. همکاری نه تنها با پاکستان بود بلکه با افغانستان و هند و کشمیر هم داشتیم هفت سال من آنجا بودم باز ایران که برگشتم باز همان کارهای فرهنگی همان در انجمن فرهنگ ایران و باستان و هم در خود وزارت فرهنگ و هنر. اما دیری نپائید که انقلاب شد، بعد از انقلاب وزارت فرهنگ و هنر همانطور من بکارهای خودم ادامه دادم، منتها از روابط فرهنگی به مردم شناسی منتقل شدم.

سؤال: حالا قبل از اینکه برسیم به زمان انقلاب من یک سوآلی ازتان داشتیم، این فعالیت‌هایی که داشتید در آن زمان اینها تا کجای آموزش بود مربوط به مذهب یا چه نوع مذهب؟

آقای دکتر جعفری: فرهنگ ایرانی خود فرهنگ ایرانی با اینهمه که ظاهراً مربوط به دین زرتشتی نیست ولی خوب اینها هر دو تا با هم توأمند که باید گفت که دو گروه هستند. فرهنگ ایرانی و دین زرتشتی و دین زرتشتی فرهنگ ایرانی، نه بمعنای خیلی فرهنگ ولی در نظر من یک چیزی هستند، اما

این فعالیت اول فقط برای فرهنگ ایران، یعنی حقیقتاً "ترویج فرهنگ ایرانی و بسط روابطی که بین کشورهای که باید گفت همزبان، یا هم فرهنگ ایران و پاکستان و افغانستان و هند دارند.

سؤال : به این سازمانها دولت کمک میکرد؟

آقای دکتر جعفری : بله.

سؤال : یعنی بودجه؟

آقای دکتر جعفری : بودجه‌ای داشتیم البته بودجه مرکز تحقیقات را که دولت ایران میداد، اما پاکستانی‌ها هم خیلی کمک میکردند، آمد و شدی هم با افغانیها داشتیم حتی افغانیها را دعوت به پاکستان کردم آنجائیکه مرکز داشتیم ولی رویپسرفته صحبتی از دین نبود چون فرهنگ فارسی در هند و پاکستان خودش مروج اسلام بوده، یعنی اسلام را عربیها آنجا پخش نکردند اسلام را ایرانیها آوردند و با زبان فارسی، هندی یا امروز بگوئیم هند و پاکستانی را فارسی زبانها مسلمان کردند. خواه ناخواه اغلب کتابهایشان هم کتابهای دینی است از قرآن گرفته تا حتی یعنی از لحاظ موضوع باید گفت در هر زمینه کتابی نوشته شده بود بیشتر از ایران. صحبتی داشتیم با آقای پهلبد وقتیکه قبل از ماه‌موریت گفتند شما درباره حجم آنجا چه میگوئید حجم ادبیات هند و پاکستان، گفتیم در نظر من دو برابر آنچه که ایران بزرگ، ایران بزرگ منظورم اینست فعلی افغانستان و آسیای میانه یعنی دو برابر ادبیات ایران بزرگ است. بعد از دو سال که برگشتم به خدمتشان گزارشی میدادم باز همین پرسیدند، گفتیم من اشتباه کرده بودم ایشان یک چیز دیگر فهمیدند گفتند حالا میگویم سه برابر و دلیل دارم این در هند هر کتابی که ما در ایران چاپ کردیم آنها شاید سه تا چهار تن از زیر آن چاپ خودشان نوشتند و تالیف کردند. آن زمان که نسخه‌های خطی بود و باید گفت بیشتر این کتابها درباره دین و دین هم عرفانی است که صوفیهای پارسی زبان داشتند، بنابراین کار دین زردشتی را آنجا جداگانه انجام میدادم یعنی سخنرانیهایی که در پاکستان داشتیم که گاهی در اسلام آباد، گاهی در لاهور بود، گاهی در کراچی بود که فقط برای زرتشتیان بود و این جدا از این فعالیت فرهنگی من بود.

سؤال : در ایران هم که بودید با آن انجمن فرهنگی که کار میکردید و فرهنگ ایران و باستان و سازمان‌های مشابه آنها هم از دولت کمک می‌گرفتند؟

آقای دکتر جعفری : انجمن فرهنگ ایران و باستان را هم وزارت فرهنگ و هنر کمک میکرد ولی بیشتر شرکت نفت کمک میکرد، البته خود ایرانیها و زرتشتیها شاید نامشان را نپریم بهتره چون نخواهند. اینها کمکهای میکردند بنام مثلا "خیراندیش کمکهای گمنامی میکردند. بله در ایران اینطور بود یعنی باز که برگشتم فعالیتها ادامه داشت تازه‌ای نبود.

سؤال : از نظر دولت که در زمان قبل از انقلاب همیشه بنظر میرسید که علاقه خاصی هست به بزرگداشت تاریخ قبل از اسلام این از نظر فعالیتهای شما اینرا احساس میکردید. یعنی باصطلاح...

آقای دکتر جعفری : ولی جور می‌آید، چون اتفاقاً حالا انتقادی نیست ولی ایران بزرگ همیشه پیش از اسلام بوده، بعد از آمدن اسلام هیچوقت ما یک دولت مقتدر ایرانی نداشتیم، یا بیگانگان بودند حالا آن بیگانگان عرب باشند، یا مغول باشند یا ترک باشند. ایران به آن بزرگی پیش از اسلام نمانده و هیچ خانواده شاهی هم دواش آنطور نبوده، دوامشان کمتر از سه سلسله پادشاهی که ما پیش از اسلام داشتیم هخامنشی، اشکانی و ساسانی یکطرف و خانواده‌های پیشمار طرف دیگر، بنابراین خواه ناخواه ما مجبور بودیم که برای افتخار بیشتری رجوع بکنیم به پیش از اسلام درحالیکه پس از آمدن اسلام هم ایران در زمینه‌های فرهنگی، هنری و علمی درخشیده.

سؤال : پس در حقیقت اصطکاکی بین اقلیت‌های زرتشتی و مقامات باصلاح دولتی یا آنتهاییکه در سمتهای قدرت بودند وجود نداشت.

آقای دکتر جعفری : نه خیر، اهدا".

سؤال : بعد از انقلاب البته صحبت این شد که یکی از مسائلی که مشکل پیش آورده بود برای دولت همین بود یعنی اینکه احساسات مذهبی اسلامی مردم تاحدی تحت الشعاع این گرایش به بزرگداشت ایران قبل از اسلام در رژیم بود شما یک همچنین احساسی را داشتید آنجا مشکلی را ملاحظه میکردید از این نظر.

آقای دکتر جعفری : البته ورق برگشته بود یعنی هرچه که پیش از انقلاب بود آنها را دیگر قبول نداشتند با اینهمه که عملاً همان کارها را انجام میدادند و شاید هم هنوز باید گفت میدهند تمام کارهای خوب رژیم قبلی هنوز هم ادامه دارد.

سؤال : مثل چه کارهایی؟

آقای دکتر جعفری : مثلاً اصول انقلاب سفید که بود، سپاه تروریج سپاه این سپاه آن. الان نام‌هایشان عوض شده یکی سازندگی شده یکی چی شده یکی چی شده، کارها ادامه داره، در کارهای فرهنگی هم البته جنبه اسلامی شدت پیدا کرده. خوب یک چیز طبیعی بود. دانشگاهها هم تا یک مدتی بسته شده بود کارهای فرهنگی چشمگیری ما نمیدیدیم جز کارهای دینی که بدست آنتهاییکه آنجا را می چرخانند بدست آنها افتاده بود. اما در میان اقلیت ها هم جنب و جوشی بنظر میرسید چون یک واکنشی بود از یکطرف، مثلاً دانشجویان مسلمان افتخار میکردند که اسلام پیروزی را بدست آورده و خود همین پیروزی اینها را تا یک اندازه‌ای مغرور ساخته بود در مقابل این چیزهایی هم به اقلیت میگفتند که دین شما اینطور دین شما اینطور، این باعث شد مردمی که در آن دینهای اقلیت بودند میخواستند یک چیز بیشتر درباره دین خودشان بفهمند که بتوانند جواب بدهند. چون انتقاداتی جوانان میکردند یعنی جوان نه کم سواد هر غیر مسلمان را که میدیدند یک چیزی میگفتند، اینهم خواه ناخواه تا یک مدتی میتواند خاموش بماند و دلش میخواست یک کمی بیشتر بدونه تا جواب بدهد، دفاعی از خودش بکند، یکی هم دولت جدید میگفت که یا تدریس دین باید در تمام مدارس ضروری باشد یا باید بپایند دین خودشان را تدریس بکنند یا آنکه دانشجو یا محصل یا هرکه بود باید در کلاس اسلامی شرکت کند. این باعث شد که مثلاً زرتشتیها کلاسهای جمعه را

آغاز کردند. در این کلاسها من دستی داشتم یعنی اول يك کلاس بسیار بزرگی را برای اینکه خود زرتشتیها از دین خودشان بیشتر آگاه بشوند آنرا راه انداختیم در همین انجمن جوانان سازمان فروهر یکی دیگر در آنجا معلمانی معلمان جوان زرتشتی من آن کسان دیگر تربیت دادیم و اینها را آماده ساختیم تا اینها آموزگار دینی در این کلاسهای شدند، کلاس يك زمانی يك چند صد بیشتر نبود ولی تا زمانیکه من آنجا بودم ۱۸۰۰ دانشجوی مدارس ابتدائی و دبیرستان، یعنی هم دبستانی و دبیرستانی ۱۸۰۰ محصل زرتشتی رسیده بود که حالا شنیدم از دو هزار هم بیشتر شده.

سؤال : ولی اینها جزء برنامه رسمی مدارس نبود؟

آقای دکتر جعفری : نه، نه خیر برای اینکه اینها دین خودشان بدانند و خوشبختانه دولت هم اینها اینک سازمان فروهر را بر رسمیت شناخت، یعنی این کلاسها را بر رسمیت شناخت و نمره امتحان هم از روی همین بآنها میداد یعنی اینکه کلاسها بیشتر بیشتر شد.

سؤال : مزاحمتی برای مدارس اقلیتها فراهم نمیکردند؟

آقای دکتر جعفری : نه، مزاحمت البته اینطور شده بود که مدیرها عوض شدند، گاهی گاهی اسمهای عوض شد مثلاً "انوشیروان دادگر که نام گذاشته بودند، خوب این نام، نام یکی از شاهان بود، آنرا فقط مثلاً" اول خواستند عوض کنند، بعد يك کمی زرتشتیها ایراد گرفتند کلمه دادگر را انداختند حالا شده دبیرستان انوشیروان، يك چند کارهایی از این شدند که فکر میکنم این طبیعی است در انقلاب، ولی رویهمرفته چنان مزاحمتی در آن زمان که من بودم پیش نیامده بود.

سؤال : شما خودتان قبل از انقلاب چه دوره‌ای متوجه شدید که تغییری دارد اتفاق میافتد؟

آقای دکتر جعفری : والله اگر حقیقتش را پرسید چون من هفت سال پیش از انقلاب نبودم در ایران، من تا يك اندازه‌ای غافلگیر شدم یعنی باور نمیکردم. فکر میکنم خیلی ها مثل من بودند که باور نمیکردند یعنی ما فکر کردیم يك چیزی هست و شاید در همان نطفه خفه بشود ولی ناگهان دیدیم چنان يك طوفانی آمد. من خودم غافلگیر شدم.

سؤال : یعنی تا چه وقت فکر میکردید؟

آقای دکتر جعفری : یعنی تقریباً" يك چند ماهی پیش از انقلاب.

سؤال : بعد عکس العمل این گروههاییکه در تظاهرات شرکت میکردند، یا انقلابیون باصلاح، اینها یعنی خوب خیلی مذهبی بودند از بعضی جهات اینها عکس العملشان به فعالیتهای اقلیتها چه بوده، شما بعنوان يك زرتشتی آیا احساس

آقای دکتر جعفری : نه خیر آنها که آنوقت با اینهمه تظاهرات، تظاهرات کمائی بودند که خودشان را متدین میدانند ولی رنگ سیاسی داشت، رژیم را برانداختن بود نه اقلیت دینها را برانداختن متوجه اقلیت نبودند، بعد تا آنجائیکه اطلاع دارم بعضی از جوانان زرتشتی و مسیحی هم با اینها همکاری میکردند.

سؤال : یعنی وحشتی از اینکه باصطلاح يك ديكتاتوری مذهبی بشود نداشتند؟

آقای دکتر جعفری : نمیدانستند که این ديكتاتوری پیش میآید. درسش را نخوانده بودند.

سؤال : آنوقت بعد از انقلاب پس شما ادامه دادید این کارهای تدریس را.

آقای دکتر جعفری : بله، این کارهای تدریس را مقالات بیشتری شروع کردم به نوشتن، یعنی خیلی شدت پیدا کرد يك زمانی بود که مثلاً "من هفته‌ای یکبار کلاس داشتم، کلاسها را دیگر هفته‌ای سه بار شد حتی در زمان اینکه جنگ شروع شد و تاریکی، شبها تاریک شد، تهران ما، اینها، را تقریباً"، زود بعد از ظهر کلاس داشتیم، و قبل از غروب همه منزل خودشان، بمنزل برمیگشتند.

سؤال : کی شما تصمیم گرفتید که ایران را ترك کنید؟

آقای دکتر جعفری : بعداً" دیگر وقتیکه وضع طوری شده بود که برایم خطرناک بود آنجا ماندن، این است که گفتم که ترك میکنم.

سؤال : یعنی از نظر مذهبی خطرناک بود؟

آقای دکتر جعفری : بله، يك کمی، چون اول که بعد از يك مدتی از وزارت فرهنگ و هنر مرا گذاشتند کنار و تا آنجائی که خودشان بمن گفتند، شفاهی البته، که چون شما احساسات ملی ایرانی ها را تقویت میکنید، شما را میگذاریم از اینجا بروید یعنی یکی از، یعنی وزیری که هم بود خود آقای عارفی بود، گفت شما احساسات ملی ایرانیها را تقویت میکنید، در این مردم شناسی این علت این بود که مرا از وزارت فرهنگ و هنر، البته بنام بازخرید دور کردند، ولی باز هم دوستائی آنجا بودند که یکی از دوستان آمد گفت، که این عجیب که انقلاب شده ولی ما می بینیم شما مقالات را همانطور درباره زرتشت دارید. بعد از آنهم یکبار وقتی شنیدیم که رئیس جمهور هم گفت که ما کمائی را میشناسیم کتابها درباره زرتشت نوشتند شعرهای درباره زرتشت گفتند اما يك سطرى يا يك بيتى درباره اسلام ننوشتند من فهمیدم که دیگر وقتش رسیده که من از آنجا بروم چون چنین کمائی در آنجا انگشت شمار بودند، من بودم و چهار نفر دیگر، که اسمهای مسلمانى داشتیم ولی درباره زرتشت، یکیشان شعر گفته بود، سه نفر ما هم کتابها نوشته بودیم، اینکه دیگر گفتم شاید خطرناک باشد همچنان هم شد، بعد از آن سه نفر بزدان رفتند.

سؤال : آمدنتان از ایران بچه طریقی بود؟

آقای دکتر جعفری : فرصتی پیش آمد، آمدم بیرون.

سؤال: عده زیادی از گروه زرتشتیها آمدند بیرون؟

آقای دکتر جعفری : جوانها بیشتر آمدند، جوانها بیشتر بیرون آمدند، چون جوانها، پسرها بیشتر، چون سربازی برایشان سخت است .

سؤال : بله.

آقای دکتر جعفری : در جنگی که بگفته خودشان بما مربوط نیست، جنگی است همانطور که خودشان میگویند برای اسلام، آنکه بسیاری از جوانان زرتشتی، حالا که دیگر خود جوان و پیر و زن و مرد از آن زمان تا حالا خیلی آمدند یعنی شما تعداد زرتشتیهای اینجا را در خود لوس آنجلس وقتی می بینید بالغ بر شاید هزار خانواده شده اینجا.

سؤال : در ایران الان مشکلی برایشان نیست؟

آقای دکتر جعفری : ظاهراً خیر، ظاهراً مشکلهائی که هست همه در آن مشکل گرفتارند یعنی سختگیری درباره حجاب، یا موسیقی یا کارهای دیگر بسیاری از کارها را چون آزاد بودند و میکردند و آزادیها و تمام این آزادیها سلب شده زندگی دشوار است برایشان.

سؤال : بعد که آمدید شما امریکا اینجا بچه طریقی ...

آقای دکتر جعفری : اینجا چون باز البته این برنامه آمدن به امریکا قبل از انقلابی بود، یعنی ما میخواستیم پیش از انقلاب با خانم شاهرخ يك طرحی ریخته بودیم که بیاییم اینجا هم فرهنگ ایران را و هم دین زرتشتی را روشن کنیم به آمریکائی و جایش هم همین لوس آنجلس بود، و این برنامه انقلاب تقریباً این برنامه را خنثی کرد، یعنی پیش از انقلاب و فکر میکنم پنج ششماه پیش از انقلاب و حتی اجازه هم از آقای پهلبد گرفته بودم که من ترك خدمت بکنم و بیایم اینجا، صحبت اینهم بود که ما موریتی بدهند که من بعنوان مشاور فرهنگی بیایم اینجا یعنی چیزی بود و این برنامه عقب افتاد و خانم شاهرخ پیش از انقلاب بیرون آمدند، و آمدند اینجا و اینجا هم قبل از همه یعنی همان انجمن فرهنگ ایران و باستان را باز اینجا به ثبت رساندند. اما خود انقلاب هم باعث شد که اسم ایران چون امریکائیها حساسیتی پیدا کرده بودند انجمن را يك کمی خوابانندیم، مرکز زرتشتیها را شروع کردیم چون کار ما هر دو بود، هم فرهنگ ایران و هم دین زرتشتی، و حالا باز هر دو چیز زیر نام مرکز زرتشتیان انجام میگیرد. یعنی تمام اعیاد ملی را ما میگیریم، که آنها حقیقتاً ربطی بدین زرتشتی ندارد، مهرگان، یا نوروز از این ...

سؤال : انجمنی را که آنجا تاسیس کردند آنوقت ...

آقای دکتر جعفری : آنوقت بعد از اینکه من فرصتی پیدا کردم آمدم از ایران خارج شدم آمدم اینجا بهشان ملحق شدم. حالا چهار سال و اندی است که اینجا داریم هم کلاس داریم هم باز هم سخنرانی داریم جلساتی داریم، جشنهایی داریم هم بفارسی و هم به انگلیسی و بعضی جاها ما مثلاً "گاهگامی یک جاهای دیگر کلاسهای داریم کلاسهای که مربوط و مخصوص به دین زرتشتی نیست، فرهنگ ایرانی است. مثلاً فرنان دو ولی (San Fernando Valley) یا ریورساید (Riverside)، از اینجا یک شصت مایلی از اینجا هست اینجاها بنام انجمن فرهنگ ایران و باستان فعالیت میکنیم چون سخنرانیهای کلاسهای که داریم گاهی درباره دین صحبت میشود در آنها گاهی درباره فرهنگ ایران.

سؤال : شما فعالیتهایی که اینجا دارید هیچوقت میدادم فعالیتهای سیاسی نیست ولی احساس خطری نمیکنید از نظر اینکه متشکل هستید بهرحال راجع به ایران باستان کار میکنید.

آقای دکتر جعفری: نه خیر، چون ما یک چیزی دیده ایم ایرانی، ایرانی تر شده در کار از ایران، هرکس آنوقت که همه عاشق ایران بودند یا نبودند یعنی عاشق تر شدند، نه خیر، هیچ خطری .

سؤال : از نظر حکومت فعلی؟

آقای دکتر جعفری : نه، ما چیز سیاسی نداریم، در باره ایران باستان صحبت میکنیم. چون در دانشگاهها هم بنده رفته ام و سخنرانی کرده ام، در کلیساها دعوت شد از ما که درباره دین زرتشتی و یا فرهنگ ایرانی صحبت کنیم . حتی یک کلیسائی درباره کورش یک برنامه ای گذاشته بود. بزرگداشت کورش چون کورش یکی از برجستگانی است که در تورات اسمش آمده بعنوان مسیح. اینها میخواستند یک بزرگداشتی از کورش داشته باشند ما رفتیم شرکت کردیم من یک سخنرانی کردم درباره اینکه کورش چرا چنین شخصی بود، نقش دین زرتشتی در اخلاقش تا چه اندازه بود. یک کسی که آمده بود حقوق بشر و اینهمه چیزها را آزادی بخشید به ملی که اسیر بودند، همه اینها حقیقتاً تحت تأثیر دین زرتشتی بود. اولین اینها، اینجا ما هیچ مانعی از لحاظ دولت امریکا نداریم و هنوز هم هیچ ایرانی، یعنی با ایرانی برخورد نکردیم که مخالف با عقاید یا کارهای ما باشد.

سؤال : در رژیم حکومت اسلامی هم با شما کاری نداشتند؟

آقای دکتر جعفری : نه خیر، آن خیر ندارد فکر نمیکنم که باشد مسئله ای نیست.

سؤال : زرتشتی هائیکه اینجا هستند و با انجمن همکاری میکنند، اینها احساس میکنند که اینجا خواهند ماند یا اینکه بعنوان موقت اینجا هستند. چه نوع حالت است؟

آقای دکتر جعفری : اغلبشان همان حسی دارند برمیگردند بعضیها هستند، ولی نسل آینده را نمیشود گفت، آیا نسل آینده ای که فارسی را دارد کم کم فراموش میکنند و امریکائی میخواهد بشود آنها میخواند برگردد به ایران یا خیر؟

سؤال : شما در پاکستان بودید و در هند بودید و در امریکا بودید بعنوان ایرانی دور از وطن حالت این گروهها در این دوران مختلف تفاوتی دارد باهم، الان چه چوری می بینید در مقایسه با فرض کنید ایرانیپهانی که در پاکستان میدیدید؟

آقای دکتر جعفری : ایرانی در پاکستان خصوصا در عهد پهلوی باید بگویم ایرانی، ایرانی سرافراز بود یعنی همیشه غرور ملی داشت، و در پاکستان و در هند همیشه چون ایرانیها آمدند و غنی کردند فرهنگ هندی را، هنر هندی را، هر نشانی که از ایران دارند البته آن کتابی باشد یا چه تاج محلی باشد یا مسجدی باشد، بنابراین، ایرانی بودن در این کشورها يك افتخاری بوده. مرتباً مردمی داشتیم حتی آنهاستیکه مید بودند میگفتند ابا و اجداد ما مثلاً از سمروار آمده، از نیشابور آمدیم ما از شیراز آمدیم من کمتر پاکستانی می بینیم که بگوید من مستقیماً از عربستان آمدم، همیشه ابا و اجدادشان از ایران آمده اند. ایرانی بودن يك فخری بود، بود برای اینکه میگویم دیگر چون حالا ایرانی در همان پاکستان تا يك اندازه ای خوار شده، نداره، بیخوار است، و چون بیخوار است در عین خطاهائی هم میکنند. بنابراین در خود هند در پاکستان هم تمام آنهاستیکه در امریکا هر کسی هستند آن پرو پرو را نداریم نه شائنی داریم نه شوکتی داریم، ایرانی قبل از انقلاب در خارج چیزی بود، بعد از انقلاب چیزی دیگری است مخصوصاً در کشورهای اروپا که فوراً توأم با تروریست و اینها میشود.

سؤال : شما هیچ فکر کردید که، دلیل این اتفاقاتی که افتاد برای ما چه بود، هیچ تئوری دارید از این نظر؟

آقای دکتر جعفری : آره، تئوری دارم، چون ما، می بخشید ما يك کمی آرایش خارجی بیشتر، متوجه آرایش خارجی خودمان شدیم، باطنی خودمان نشدیم. یعنی من بیدارم است وقتی صحبت یکی از اصحاب انقلاب سفید بود، يك اصلش مبارزه با بیسوادی بود و من خدمت آقای پهلبد رسیدم اسمشان را میبیرم، و گفتم اگر اینرا میگذاشتیم مبارزه با بی فرهنگی بهتر از بیسوادی بود. چون باسوادهائی هستند که فرهنگ ندارند، ایشان البته گفتند که نه چون فکر شاه است و با آن شیت شده این نباید، همان مبارزه بیسوادی درست است، من خاموش ماندم، ساکت شدم، ولی هنوز هم در نظر دارم که اگر ما مبارزه با بیسوادی مردم را با سواد کرد یعنی کم سواد کرد، کم سواد هم در دستش کتابهای کسانی دادند که اینها گرایش تند مذهبی را پیدا کردند، در ایرانی که من اطلاع دارم يك کتابی که سه هزار یا چهار هزار بفروش میرسید خیلی کتاب خوبی بود، پرفروش بود، این کتابهای دینی در اواخر صد هزار، دویست هزار جلدشان بفروش میرفت، چرا همین ها کم سواد شده بودند و این کتابها را خواندن برایشان آسان بود، چون معلم و ملائی هم داشتند، درحالیکه اگر ما فرهنگ را بیشتر ترویج میدادیم سطح فرهنگ بالا میآمد در نظر من یکی از عللی که مردم درست نمسجیدند بسیاری از چیزهایشان این بود، یعنی ما ظواهر ما خیلی غربی شده بودیم مدرن شده بودیم، باطنمان همان بود که بود.

سؤال : در مورد تجربیاتی که داشتید در ایران قبل از انقلاب چیزی بیادتان میآید که بخصوص مربوط باین بشود بعنوان يك فردی از اقلیت زرتشتی این تجربه را داشتید.

آقای دکتر جعفری : این نه، چون من بیشتر در ایران به نام يك ایرانی بودم، تنها ایرانی بودم، یعنی هیچوقت خودم را اقلیت فکر نکردم، یعنی من جزو جامعه زرتشتی بشوم از ایرانیان دیگر جدا بشوم، خیر من در تمام مراسم و تمام ادیان دوستان ارمنی داشتم، دوستان کلیسیایی داشتم، دوستان مسلمان منی داشتم و مسلمان شیعه داشتم بعنوان مردم شناس با همه اینها بودم من هرگز در اقلیت نبودم بلکه در اکثریت با من بود.

سؤال : همه که میدانستند که شما زرتشتی هستید؟

آقای دکتر جعفری : ولی اکثر میدانستند، بعضیها فکر میکردند يك کسی هست که محقق دین زرتشتی است، منم هیچوقت کوشش نکردم بگویم من محقق نیستم این هستم یا آن هستم، نه خیر. هرکه هرچه فکر میکرد کسانی بودند فکر میکردند که من چون اطلاع ادیان را دارم فکر میکردند خیلی اطلاع خوبی از دین شیعه دارد فکر میکردند من شیعه هستم من ایرادی نمیگرفتم، هرکس در هر رنگی مرا میدید آن خوش بود منم خوش بودم.

سؤال : از تجربه تان با دیگر زرتشتیها چطور، این چیزیکه جالب است برای ما اینکه اصولاً عضو يك گروه مذهبی خاصی غیر از اکثریت بودن چه نوع تجربه‌ای بود؟

آقای دکتر جعفری : والله، با زرتشتیها متأسفانه باید گفت که تجربه تا يك اندازه‌ای تلخ است، هنوز، علتش اینست که زرتشتی چنین کاری را انجام نداده یعنی کسانی را در خود هرگز نپذیرفته در این ۱۴۰۰ سال، فراموش کرده پذیرفتن، فراموش کرده که کسی تازه وارد باشد بیشتر بار احترام بگذارند یا عوض پذیرائی بکنند. بنابراین، همیشه هم يك حالتی دارند که صد درصد قبول نمیتوانند بکنند این وضع هست نه برای من، بلکه برای دیگران هست، و حتی اینجا در لوس آنجلس هم حس میکنم، این برعکس کسانی هست که مثلاً رفتند مسلمان شدند یا بهائی شدند یا مسیحی شدند چون تا هر سه تا دین تبلیغی است و اینها کمیرا که می پذیرند جشن میگیرند و همیشه نشان میدهند که ایشان تازه واردند، نو مسلمانند نو بهائی‌اند، متأسفانه در میان زرتشتیها چنین جنب و جوشی نیست و برعکس اگر برعکس اگر تا يك اندازه‌ای حتی آنهاشیکه ما را پذیرفته‌اند هم میترسند، که نکند ما برایشان يك دردسری باشیم.

سؤال : عده زیادی از ادیان دیگر هم گرایش پیدا کردند به مذهب زرتشتی؟

آقای دکتر جعفری : والله تا حالا که بیشتر ایرانیها بودند، البته امریکائیها هم گرایش پیدا کردند ما يك چند گاهی ارمنی‌ها هم آمده بودند، چون ارمنی‌ها زرتشتی بودند، بعد مسیحی شدند. اینکه بسیاری از تلفنی هائیکه شده از ارمنی‌ها میخواهند بدانند دینی که داشتند چه دینی بوده، ولی هنوز ارمنی يك گرایش چنان آن چنانی پیدا بکند بیاید بپیوندد پیش نیامده، یا ما کوششی نکردیم چون کوشش ما تبلیغ دین نیست یعنی آن حالت میشنری (Missionary) بگفته انگلیسیها را نداریم، بعدها اگر يك کسی تندتر بشود این نهضت نمیشود گفت چطور چه کسانی خواهند آمد با چه کسانی برخورد خواهیم داشت.

سؤال : در خود ایران چه، از مسلمانها چه میگفتند؟

آقای دکتر جعفری : در خود ایران تنها چیزی که ما اطلاع داریم کتابهای دین زرتشتی ناگهان پُر فروش ترین کتابها شد.

سؤال : بعد از انقلاب ؟

آقای دکتر جعفری : بعد از انقلاب، بعد از اقلا" يك يا دو سال انقلاب.

سؤال : چرا فکر میکنید؟

آقای دکتر جعفری : برای اینکه فکر میکنم اینها شاید حالا فکر میکنم دینی که داشتند بهتر بود برای خود، برای ایران اقلا" یعنی اگر ایرانی دین ایرانی را داشت، وضع ایران بهتر بود.

سؤال : شما آتیه را چطور می بینید؟

آقای دکتر جعفری : آتیه ایران را یا دین زرتشتی را؟

سؤال : هر دو را.

آقای دکتر جعفری : دین زرتشتی اگر در غرب پایه بگیرد آتیه‌ای دارد، آتیه مخصوصا" میان باسوادان و طبقه انتلکچوئال (Intellectual) که میخواهند روحانی بمانند، انتلکچوئال هم بمانند، خرافات این چیزها را بگذارند کنار، این درباره دین خارج از ایران است، اگر ایران برگردد و دولتی بیطرف داشته باشد یعنی دولت دینی نداشته باشد، باز آینده‌ای بسیار درخشانی برای دین زرتشتی در خود ایران خواهد بود. اما آیا ایرانی خواهد بود یا نه مشکل است جوابش دادن، یعنی زمان بهتری بوده اگر يك پيش آمدی رخ بدهد که ما هیچ توقعی نداریم ناگهان ایران نماند هرچه ایرانی هست از میان میرود، جز اینکه من فکر میکنم فرهنگ ایرانی نخواهد رفت. اینها اینرا برای این عرض میکنم که ما قسمتهایی از ایران در خاک شوروی داریم از آذربایجان گرفته تا مرزهای چین، فرهنگ ایرانی از لحاظ فرهنگ و هنر یا حتی شاهنامه ایرانی هنوز مانده آنجا. از آن لحاظ امیدوارم که فرهنگ ایرانی نخواهد مرد. تا وقتیکه خاورمیانه خاورمیانه هست. ولو اینکه ایران تکه تکه شده، ولی حالا باید گفت ایران چهار پنج تکه شده، ایران بزرگ ما ایرانیکه از عراق شروع میشد تا مرزهای چین بود، آن ایران از لحاظ فرهنگی هنوز فرهنگش را حفظ کرده، بنام فرهنگ تاجکی، بنام فرهنگ ازبکی، بنام فرهنگ افغانی یا پاکستانی، این ایران مانده، این ایران میماند.

سؤال : از برای اینکه دین زرتشت در غرب ریشه بگیرد آیا چینه‌هایی ازش هست که فکر میکنید مشکل دارد یا باید وفق داده بشود با شرایط غرب ؟

آقای دکتر جعفری : نه دین زرتشتی را اگر دین خود زرتشتی بگیریم آن سندی ندارد که اگر آن سنن را از دست بدهیم چیزی از دست داده ایم، دین را از دست نداده ایم. برعکس آن سنن شاید اینجا يك نمو بهتری هم بکند. اشکالی ندارد، اشکال فعلی اشکال هم پول است هم آدم، اگر پول و آدمش را داشته باشیم خیلی اینجا میشود گمترش داد و در نظر من باز من با یکی از دوستان ایرانی صحبت میکردم میگفتم اگر ما اینجا کسانی را امریکائیها را زرتشتی بدانیم دوستانی برای ایران خودمان هم ساخته ایم، چون اینها هستند که نه تنها دین زرتشتی را خواهند فهمید بلکه چون زرتشتی شدند يك رابطه روحانی با ایران هم خواهند داشت. تا آن تاریخ چون مربوط به آنجا عین همانطوریکه مسیحیها و کلیسیها يك بستگی با فلسطین یا اسرائیل یا آن سر زمین مقدسان دارند عین همین بستگی برای ایران بوجود خواهد آمد.

سؤال : میگفتید قبلاً" که طرف زرتشتیها پذیرا نیستند از نظر عضو جدید گرفتن و عضو جدید. این در شرایط فعلی عوض شده یا نه؟

آقای دکتر جعفری : در شرایط فعلی عوض شده ولی خیلی کند است، هنوز هم همانطور که قبلاً" هم عرض کردم بعضی از زرتشتیها حاضرند اینها را بپذیرند بعضیها نیستند بعضیها هم می پذیرند باز هم اگر يك جلسه ای باشد اینها همه یکجا هستند چون هرکه هست سابقه خانوادگی باهم دارند در باره مثلاً" یزد میتوانند صحبت بکنند درباره همدیگر را می شناسند ولی يك تازه واردی که هست آن مجبور است که برود يك گوشه ای بایستند این وقتی میشود که يك نسل دیگری عوض بشود یا اگر باز برگردیم به ایران آنجا شاید چون تعداد در نظر ما اگر ایران برگردیم ایران با این زمینه حاضر باشد بزودی زرتشتی زاده ها تعداد نوزرتشتیها خیلی خیلی بیشتر خواهد بود آنوقت است که اینها با هم يك بشوند.

سؤال : چیز دیگری هم هست که بخواهید اضافه کنید؟

آقای دکتر جعفری : نه خیر، خواهش میکنم.